

ترجمه ی تفسیر طبری

پس یک شب **یوسف** به خواب دید کز آسمان یازده ستاره فرو آمدی و ماه و آفتاب فرو آمد و او را سجده کردند. پس چون بامداد بود، یوسف این خواب بر پدر خویش عرضه کرد. پدرش دانست که آن خواب چه باشد. **مریوسف** را گفت: " یا پسر! این خواب نیک است، این آن است که تو بر برادران خویش مهتر گردی، و نگر، این خواب پیش برادران خویش نگوی که ایشان تو را بدیها سگالند، و دیو ایشان را بدان دارد که دیو دشمنی بزرگ است مردم را. "

پس بدان وقت که **یعقوب** خواب یوسف همی گزارد، خاله ی یوسف، مادر فرزندان دیگر، همی شنید خواب **یوسف** و گزاردن **یعقوب**. چون برادران **یوسف** از گوسفندان باز آمدند، مادرشان این سخن پیش ایشان بگفت. ایشان از این سخن غمناک شدند و به حیلت کار این بر ایستادند.

و این برادران **یوسف** هر روزی ببایستی رفتن از پس گوسفندان به جایگاهی که مر آن را **قطیعه** خوانند، از **کنعان** به یک فرسنگ، آنجا بودندی تا شبانگاه. چون شب آمدی به خانه باز آمدندی. پس همه بر آن نهادند که مر یوسف را بخواهند از پدرش و او را بکشند. و مهتر برادران **یهودا** بود. چون از **یهودا** گذشت، **شمعون** بود. پس **یهودا** را پیش کردند و همه پیش پدر رفتند، گفتند: " باید که مر **یوسف** را به ما باز دهی، تا او را به **قطیعه** بریم و شبانگاه باز تو باز آریم، تا او نیز دلنتگ نشود ". پدرشان گفت: " من بترسم که او را از پیش چشم خویش جدا کنم؛ باشد که شما جایی روید و او را گرگ بخورد ... "

پس بر پدرشان ایستادند. **یوسف** بدیشان سپرد. و **یعقوب** از آن کار بر کراهیت بود، و لکن به مراد آن ده پسر کرد. چون بر رفتند، دلش بد همی بود. پس برخاست لختی از پس ایشان برفت، تا او را چگونه همی برند، پس او را بدان نزدیکی نیکو همی بردند. پدرشان باز گشت. و برادران همه بر آن بودند که او را بکشند. پس **یهودا** گفت: " من همداستان نباشم که شما او را بکشید، و گر بکشید، من باری بدین کار اندر نیایم. " پس گفتند: " چگونه کنیم؟ " **یهودا** گفت: " به راه مصر چاهی است، و آن گذرگاه است، او را بدان چاه افکنید، تا کسی که بگذرد، او را برکشد و ببرد و شما ازو برهید ... "

پس یوسف را بدان سر چاه بردند و جامه از او بیرون کردند و رسن به میان او اندر بستند و او را بدان فرو هشتند . یوسف گفت - علیه السلام: " من عورت خویش به چه چیز پوشم بدین چاه اندر؟ " برادرانش گفتند: " آن ماه و آفتاب و ستارگان که ترا سجده همی کردند بگوی ایشان را، تا عورت ترا ببوشند. " پس یوسف بدان چاه فرو هشتند و رسن ببریدند، تا یوسف به قعر چاه افتاد . آنجا اندر سنگی بود ، پای بر آن نهاد. یوسف بدان چاه به گریستن ایستاد و برادرانش بازگشتند و خدای عزّ و جلّ جبریل را بفرستاد، تا بدان چاه اندر شد ؛ یوسف را آواز داد و گفت: " یا یوسف ! غم مدار که خدای عزّ و جلّ ترا زود ازین چاه برهاند و ترا مُلکت مصر دهد. " و آن ایستادن او بدان چاه اندر آسان کرد. و بدان چاه اندر آبی بود طلخ و شور، از برکت یوسف خوش گشت . و جبریل فریشتگان را بفرستاد، تا او را بدان چاه اندر نگاه داشتند. و آن برادران یوسف برگشتند و به قطیعه بازآمدند و یکی گوسپند را آنجا بگشتند و جامه ی یوسف خون آلوده کردند. پس زاری کنان سوی پدرآمدند ، گفتند : " یا پدر بدان که ما یوسف به نزدیک کالا دست باز داشته بودیم و خود رفته بودیم به تیر انداختن ؛ گرگ بیامد و او را بخورد. " یعقوب گفت: " ای (فرزندان)، بسیار ستم کردید و زندگانی مرا ببردید. من تا روز بزرگ با اندوه یوسف اندر ماندم و صبر بر من واجب شد. " و آن جامه ی یوسف خون آلوده بیاوردند و پیش پدر بنهادند . یعقوب - علیه السلام - نگاه کرد، جامه ی یوسف هیچ دریده نبود . ایشان را گفت : " چگونه خورد گرگ او را که جامه ی او ندرید؟ " برادران یوسف گفتند: " اگر خواهی، تا ما برویم و آن گرگ را بگیریم پیش تو آریم. " پدرشان گفت: " خواهم. " پس ایشان برفتند و گرگی را بگرفتند و پیش پدر آوردند ، گفتند : " این گرگ بود که مر یوسف را بخورد. " پدرشان گفت : " یا گرگ، تو بودی که مر فرزند مرا بخوردی؟ " خدای تعالی مران گرگ به سخن آورد، تا به زبان فصیح گفت : " معاذالله که ما چنین کنیم که گوشت پیغامبران بر ما حرام است. " یعقوب علیه السلام همانگه دانست که این حدیث دروغ است ... گفت : " این کاری است که شما با خویشان ساختید ، مرا صبر جمیل باید کردن ، خدای عزّ و جلّ فریاد رسد. "

ترجمه‌ی تفسیر طبری

landen, ankommen, absteigen, herunterkommen	فرود آمدن
Verneigung bis zur Erde (beim Gebet)	سجده
Morgen, Morgendämmerung	بامداد
(präp.) zu, durch, in, auf, an, gegen	بر
Darlegung; Vortrag	عرضه
Vortragen; darlegen; zeigen; vorweisen	عرضه کردن
die dem Akk.obj. vorstehende Partikel im klassischen Persisch, gewöhnlich in Verbindung mit der Präp. „rā“	مر
Glück, Segen	نیک
größer/Herr; Älterer	مهتر
Herr werden (über jmdn.)	مهتر گشتن (بر کسی)
schauen; Achtgeben; Rücksicht nehmen	نگریستن (نگر)
Böses im Schilde führen; planen; vorhaben	سگالیدن
(jmdn. zu etw. od. einer Arbeit) veranlassen	داشتن (کسی را) (بر کار)
Dämon; Diw; Teufel	دیو
Verbal-Partikel; Dauer und Wiederholung bezeichnend (durativ)	همی
Träume deuten	خواب گزاردن
Tante (mütterlicherseits)	خاله
Schaf	گوسفند / گوسپند
Zurückkommen	باز آمدن
(adv.) überdies; außerdem; später	باز
traurig	غمناک
List; Trick; Plan	حیلت
entgegenwirken	برایستادن
nach mitteln suchen, einen Ausweg suchen (aus einer Lage)	(به) حیلت بر ایستادن
Arbeit, Angelegenheit, Sache	کار
Ort, Gegend	جایگاه

Wegemaß (etwa 6427 m)	فرسنگ
Nachtzeit/Behausung eines Hirten	شبانگاه
Legen, stellen, hinlegen, hinstellen	نهادن
Absprechen, sich vereinbaren, beschließen	نهادن (بر)
(jmdn.) einladen, zu Gast bitten, herbeirufen, auffordern	خواندن (کسی را)
vorbeigehen (an jmdn.)/ (temp.) verstreichen	گذشتن (گذر)
vorausschicken	پیش کردن
zurückgeben	باز دادن
zurückbringen	باز آوردن
traurig, betrübt	دل‌تنگ
(ab)trennen	جدا کردن
(auf etw.) beharren, hartnäckig (auf etw.) bestehen	ایستادن (بر کسی ، بر چیزی)
anvertrauen, übergeben	سپردن
Abneigung, Widerwillen	کراهیت
aber	ولکن / ولیکن
Wunsch, Wille	مراد
sich erheben, sich auf den Weg machen	برخاستن (برخیز)
einwenig, einige Zeit	لختی
nach	از (پس)
einverstanden	همداستان
zustimmen, einverstanden sein	همداستان بودن
folglich, also	باری
(präp.) in, über, darin, in Bezug auf, hinsichtlich	اندر (در)
Brunnen	چاه
Durchgangsort	گذرگاه
werfen	افکندن (افکن)
(an jmdm.) vorbeigehen	گذشتن (بر کسی)
herausziehen	برکشیدن
befreit/gerettet sein	رهیدن (ره)

nötig, notwendig sein	واجب شدن
reißen, zerfetzen, zerreißen	دریدن
hoch, erhaben	تعالی
redgewandt, beredsam, deutlich	فصیح
um Gottes Willen	معاذ الله
Prophet	پیغمبر / پیغمبر
verboten (nach islam. Gesetz)	حرام
vortrefflich	جمیل
zur Hilfe kommen	فریاد رسیدن